

سال ۱۳۸۴ (۱۸)

سال ۱۳۸۳ (۲۱)

سال ۱۳۸۲ (۲۸)

سال ۱۳۸۱ (۲۲)

چکیده

متن

3. نگرش‌ها و رویکردها

در یک تقسیم‌بندی کلان، ملاحظات ضد امنیتی فرآیند جهانی شدن را میتوان به دو دسته مختلف تفکیک نمود: نخست، تهدیداتی که ریشه در ماهیت و ذات این فرآیند دارند و به واسطه نگرش و فلسفه تازهای که در این رویکرد مدنظر است، به طور طبیعی در پی تحقیق فرآیند جهانی شدن ظهور نموده، کم و بیش تمامی بازیگران سیاسی را شامل میشوند. این نوع ناامنی که به چهره دوم جهانی شدن معروف است، در کتاب ناامنی جهانی با طرح دیدگاه اندیشه‌گران بنامی چون «شارلوت برترتن»، «اندرو هورل»، «آدام رابرتز» و «مارتین شاو» معرفی و تبیین گردیده است. بر این اساس جهان از فردای جنگ سرد، تحول گفتمان‌های را آزموده است که مطابق آن معنای جنگ و ستیز، مساوات حقوق و مهمتر از همه «نقش سازمان‌های بین‌المللی» دستخوش تحول گردیده‌اند؛ چنین تحول بنیادینی به معنای پیدایش جهانی تازه است که در آن «امنیت» با تصویر و محتوایی متفاوت از عصر قبل از آن، درک میشود.

گونه دوم از تهدیدات که کم و بیش مورد توجه اندیشه‌گران سیاسی - اجتماعی قرار داشته است، به معضلاتی اشاره دارد که فرآیند جهانی شدن در چارچوب «گفتمان ملی» پدید می‌آورد. طیف و گونه این مشکلات بسیار وسیع و زیاد میباشد، به گونه‌ای که پرداختن موردی به هر یک از آنها حجم بسیار زیادی از مقالات علمی را در برمیگیرد که به وجوه مختلف زندگی انسان معاصر - از محیط زیست، فضا و بهداشت فردی گرفته تا حقوق شهروندی، روابط اجتماعی و حتی مسایل فردی و خانوادگی - ناظر است. (2)

حقیقت این است که به پدیده جهانی شدن، از زوایای متعددی، رویکردهای مختلفی شده است که جمع کردن آنها در ذیل دستهبندیهای مختلف در یک مقاله نم‌گنجد. بدین لحاظ، تنها به برخی از مهمترین رویکردهای مخالفین و موافقین آن که از زوایای مختلف به پدیده جهان‌شدن نگریسته‌اند، می‌پردازیم.

1-3. رویکردهای موافقین جهانی شدن

الف. رویکرد لیبرالی به جهانی شدن

عده‌ای معتقدند که بحث جهان‌شدن، تابع نتایج اخیر و جهان‌شمول رشد کیفی و کمی تکنولوژی ارتباطات است و به همین علت، جهان‌شدن، بحثی جدید و دارای سابقه‌های به طور رسمی کمتر از یک دهه و به طور غیررسمی از شروع رنسانس در اروپا میباشد. «در واقع از زمانی که سرمایه‌داری به عنوان یک شکل قابل دوام جامعه انسانی پا به جهان گذاشت - یعنی از چهار یا پنج‌سده پیش تا کنون - جهان‌شدن هم جریان داشته است. به عبارت دیگر، سرمایه‌داری در

بطنترین کنه و ذات خود، چه از لحاظ درونی و چه از جهتیرونی، یک نظام گسترشیابنده است» . (3) دکتر خانیکی نیز جهانشدن را تا عصر مدرنیته پیش مبرد و منویسد: «جهانی شدن را میشود یک پروسه و یک فرآیندی دید که نقطه آغازین آن الزاما در عصر ما قرار نمگیرد؛ یعنی میشود این دگرگونی را ادامه همان تحولاتی دید که از دوران مدرنیته آغاز شده و البته با عبور از دره سلیکن شتاب بیشتری گرفته است . اما اگر بخواهیم مفهوم این پدیده را به عرصه سیاست تقلیل بدهیم، آن وقت آن را پروژهای خاص همین دوران خواهیم دید؛ طرحی سیاسی که به همگنسازي و یکپارچهسازی جهانی محدود میشود و قطعاً معطوف به تصمیمگیرهای مراکز خاص سیاسی در جهان است» . (4)

این مطلب - که سرمایهداری در سیر رشد خود به جهانشمولی میرسد - قریب به یک قرن قبل، زمانی که مارکس و انگلس در حال نوشتن مانیفست کمونیستبودند نیز از جانب این دو گوشزد شده بود . آنان معتقد بودند که محصولات کارخانههای سرمایهداری به ناچار همه مرزها را درمورد و همه گستره شرق و غرب را تسخیر خواهد نمود .

این رویکرد معتقد است که جهانشدن، روند تکاملی مدرنیته و تجدد فرایندی است که الگوی تجدد را در شکل تکاملی آن در جوامع انسانی محقق مسازد . از این منظر، جهانشدن به عنوان گامی اساسی در جهت تحقق همهجانبه دموکراسی لیبرال در جوامع بشری قابل تفسیر است . این رویکرد طیف گستردهای دارد، اما بارزترین دیدگاههای رویکرد لیبرالی بر این اصل استوار است که عنصر دولت - ملت، همچنان در عرصه روابط بینالملل تاثیرگذار خواهد بود؛ ولی در نتیجه فرایند جهانشدن، به حاکمیت ملی کشورها محدود میگردد و از اختیارات آنها کاسته میشود . (5) بر همین اساس، لیبرالها جهانشدن را یک نظام پیچیده میدانند که در آن چانهزنی میان انواع بازیگران نقش بسیار زیادی دارد . از دید لیبرالها مهمترین مسئله در جهانشدن چانهزنی برای یافتن راهی است که در آن همکاری بین بازیگران مختلف به بهترین وجه دستیافتنی باشد . «لیبرالها بر این عقیده هستند که سیاست قدرت، خود محصول ایدههاست و ایده را میتوان به گونهای مؤثر تغییر داد . بنابراین نظم لیبرال دور از دسترس نیست . به همین دلیل است که لیبرالیسم در ادبیات سیاسی به سنتخوشینی معروف است» . (6)

از همین گروه، برخی بیشتر تلاش کردهاند تا عمق نگاهشان را به پیامدهای مثبت جهانی شدن معطوف کنند . اینان معتقدند که «جهانی شدن به عنوان یک قالب، وسیله و زمینه مناسبی استبرای امکان تحقق عدالت اجتماعی جهانی . بدون شک دورههای قبل از جهانی شدن، به لحاظ عدالت اجتماعی، نتیجهای بهتر از این دوره را نداشته است . جهانی شدن به عنوان دورههای جدید که پیشرفتهای تکنولوژیک در حوزه ارتباطات مسایل غیرجهانی را دارای بردی جهانی کرده است، این زمینه را فراهم میکند که جهانیان آسانتر از گذشته به اهداف مشترک خود دستیابند» . (7) و در خصوص حاکمیت تمدنی نیز معتقدند که هرچند جهانی شدن منجر به ظهور و بروز بیشتر وجوه تمدن غرب میشود، لیکن امکان سلطه کامل تمدن غرب بر سایر تمدنها امری غیرممکن است . از اینرو برخی از این افراد، برای توضیح جهانی شدن، از عبارت «ایده جهانی، عمل منطقهای» استفاده میکنند و به نوعی وحدت در عین کثرت معتقد میشوند . (8)

ب . رویکرد فلسفه تاریخی

عدهای تحقق تام و تمام فرایند جهانشدن را یک امر کاملاً طبیعی و در نتیجه خارج از اراده انسانی میدانند که از گذشتهای دور توسط ادیان، فرقهها و نحللهای فکری تعقیب میشده است . (9)

صاحبان این دیدگاه، پدیده جهانی شدن را بر اساس نوع تحلیل خاصی که در باب فلسفه تاریخ دارند، توجیه میکنند، آنان معتقدند که تاریخ بر محور تطور و تکامل ابزار به حیات خود ادامه میدهد و همپا با رشد ابزار، تکامل میابد . به عبارت دیگر، از آنجا که ابزار در طول تاریخ همواره تغییرات و تطورات تکاملی داشته است، تاریخ نیز همواره در دل خود، تغییرات تکاملی داشته است و اینک که ابزار به نهایت رشد و تکامل رسیده است، تاریخ نیز به منزل آخرین و پایانی خود رسیده و این منزل، مقصد محتوم تاریخ است و تاریخ هیچ گریزی از رسیدن به آن ندارد . بر این اساس، پدیده جهانشدن یک سرنوشت محتوم برای آخرین منزل تکاملی تاریخ است . (10)

جهانی شدن یک پیشامد خارقالعاده نیست، بلکه پیشرفتی طبیعی و منطقی است . فرهنگ برتر و فناوری مربوط به آن همچون آب به سادگی از بالاترین سطح به پایتترین سطح جریان میابد و در این مورد، هیچ کس نمیتواند کاری انجام دهد . این روند محصول تصمیم افراد خاصی نیست، بلکه فرایند کنونی جهانی شدن طبیعتاً ناشی از سلطه دانش و

فناوری غرب است که از آن به قدرت و جذابیت فرهنگی تعبیر میشود . (11)

ج . رویکرد رادیکالیستی

این رویکرد سخت طرفدار جهانی شدن است و برای تحقق هرچه سریعتر آن، برنامه‌ریزی میکند . طرفداران این رویکرد معتقدند که جهانی شدن به حاکمیت همه نهادهای سنتی و از جمله به حاکمیت ملی کشورها پایان میبخشد و بازیگران جدید را با تقسیم کار جدیدی وارد صحنه بینالملل میکند . و بلکه اساسا کسانی چون آلبرشتاین جهانی شدن را به «پیروزی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری که همراه یک تقسیم کار جهانی است» تعریف میکنند . پس، بر اساس این چشمانداز، جهانی شدن چیزی جز همین رویکرد فزاینده به سمت تقسیم کار بیشتر و افزونی بهره‌گیری از تکنولوژی مدرن نیست . آنان بر این باورند که نباید منتظر تحقق طبیعی جهانی شدن ماند؛ بلکه باید با برنامه‌ریزی آگاهانه و خلق بسترهایی مناسب به تحقق زودهنگام آن کمک کرد . این افراد یا صاحبان شرکتهای فراملیتی هستند و یا شهروندان کشورهای بزرگ و قدرتمند؛ کسانی که در هر حال جهانی شدن به سود آنان خواهد بود و حتی موقعیت آنها را نسبت به شرایط فعلی ارتقاء میبخشد .

2-3 . رویکردهای مخالفان جهانی شدن

الف . رویکرد محافظهکارانه

عدهای از مخالفان جهانی شدن، معتقدند که جهانی شدن یک پدیده تاریخی جدید نیست؛ بلکه در گذشتههای دور نیز هنگامی که امپراطوری روم در 146 ق . م یونان باستان را به تسخیر خود درآورد، میتوان نمونه مشهور جهانی شدن اولیه یعنی یونانی کردن (12) را در جوانب مختلف فرهنگی از جمله فلسفه، مذهب، هنر و . . . مشاهده کرد . اروپا و آمریکا، نمونه اولیه جهانی شدن شرقی هستند؛ زیرا غرب با پذیرش مسیحیت در قالب آموزههایی که سنت پل و سنت آگوستین ارایه کردند، چیزی شد که همماکنون هست . آنچه غرب در خود جذب کرده عبارت بود از آمیزش همزمان تفکر شرقی مصر، یهود، افلاطونی و نوافلاطونی، تفکر عرفانی مانی و خاستگاههای تفکر ایرانی، به انضمام فرقههای عرفانی و صوفیانه، مثل فرقههای میترایی که در سپاهیان روم مرسوم بودند . نمونه مشهور دیگر، جهانی شدن اروپای قرون وسطی از طریق آشنایی با دانش یونان باستان و علوم مسلمانان به واسطه مسلمانان اندلس بود . (13)

این رویکرد معتقد است که نه تنها پدیده جهانی شدن در گذشته هم وجود داشته است، بلکه در برخی مقاطع مثل سالهای 1870-1914 اقتصاد جهانی بازتر و یکپارچهتر از وضعیت کنونی بوده است . از اینرو، از آنجا که جهانی شدن امر جدیدی نیست، دیدگاههای طرفداران پدیده فراگیر جهانی شدن، تنها یک افسانه و توهم است .

رابرتسون در کتاب جهانی شدن، سخنی از قول پولیبیوس به این صورت نقل کرده است که: «قبلا در میان چیزهایی که در جهان اتفاق میافتاد، پیوندی نبود؛ اما از آن پس (یعنی از زمان ظهور یا استقرار امپراطوری رم) همه حوادث به صورت یک مجموعه مشترک به هم پیوند خوردهاند» . . . شاید جهانی شدن کنونی با حادثه قوام و قدرت یافتن امپراطوری روم نسبتی داشته باشد و کسانی که تاریخ فلسفه و فرهنگ غربی را نوشتهاند، کم و بیش این قبیل نسبتها را یافته و اثبات کردهاند . توسعه و رواج وسیعتر مسیحیت و طرح پیروزی پروتاریا را نیز میتوان مراحل تاریخ جهانی شدن دانست؛ به شرط اینکه توجه داشته باشیم که جهانی شدن در زمان ما، ماده و مضمونی غیر از ماده و مضمون اتحادهای سابق داشته است . بتدرید نسبتی میان جهانی شدن با اندیشه جامعه جهانی سن سیمون و اوگوست کنت وجود دارد و این سابقه را میتوان با طرح ماهیتبشر در فلسفه یونان و تا ظهور ادیان توحیدی پیش برد . با وجود این، حادثه کنونی را مرحلهای از سیر خطی تاریخ جهانی شدن نمیتوان دانست . (14) دکتر نقزاده نیز معتقد است که «گرچه ایده جهانشمولی و نظریات جهانی از هزاران سال پیش در میان جوامع رایج بوده است، ولی جهانی شدن، مفهومی است که در سالهای اخیر رواج یافته و چهرهای دیگر به خود گرفته است . علت اصلی بروز این وضعیت، این است که این موضوع از بحثی علمی و نظری و فکری و انسانی به عنوان ابزاری صرفا اقتصادی و سیاسی توسط زورمندان و صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی ترویج و تبلیغ شده، ظهور آن با معنایی متفاوت از گذشته پیگیری و پجویی میشود» . (15) پس ریشه این خلط که جهانی شدن را به مفهوم امروزی آن تا گذشته دور پیش مبرند، در چیست؟

دکتر ضمیران در نقد این دیدگاه که جهانی شدن را تا گذشته بسیار دور به پیش مبرد، منویسد: «در حقیقت وقتی که

برای اولین بار مارشال مک لوهان کتابی با عنوان فهم رسانه‌های گروهی نوشتیک نظریه را مطرح کرد که در موقع طرح آن با سر و صدا مواجه نشد. ولی در دهه‌های 80 و 90 شدیداً مورد توجه بود و آن بحث دهکده جهانی، است. دهکده جهانی همان دهکده‌های است که انسان کلی در آن زندگی میکند و مشترکاتی در این دهکده جهانی مبینیم که در این دهکده جهانی، در واقع دهکده رایانه‌ای شکل میگیرد که روابط در شاهراه‌های اطلاعاتی تعریف میشود و حقیقت و معرفت ماهیت نموده‌گاری (SIMULATION) به خود میگیرد.»

بنابراین، در عصر GLOBAL همه چیز با ماهیت جداگانه و به طور کلی متفاوت از آن چیزی که در دوران پیش GLOBAL داشتیم، ظاهر میشود. به خصوص با رشد و گسترش تکنولوژیهای اطلاعاتی، این مسئله GLOBAL هر چه بیشتر معنایش چشمگیر میشود. هر چند که جهانی شدن ممکن استیک کنش تصنعی و مصنوعی به نظر برسد و بعضی هم مدعی میشوند که باید در تقابل این جهانی شدن اقداماتی روششناختی و روشفکرانه انجام بشود، اما در قبال مفهوم GLOBAL چنین مقاومتی امکانپذیر نیست. ما وقتی به قول هایدگر در دنیای مدرن فرود میآیم، دیگر این نیست که ما به دلخواه آمده باشیم در دنیای GLOBAL همینطور هم ما وقتی در دهکده جهانی زندگی میکنیم، این خواست ما نیست که غیر از این باشد، اما بحث جهانی شدن بحثی استسیاسی و اقتصادی و احتمالاً بحثی است ژئوپولیتیکی» (16)

به نظر میرسد صاحبان این دیدگاه ضمن اینکه جهانی شدن را تنها از زاویه اقتصاد نگریسته‌اند، در نوع نگاه خود به پدیده جهانی یا ارگانیک غفلت ورزیده‌اند. باید میان دو جامعه مکانیکی و دینامیکی (18) یا ارگانیک تفاوت گذاشت. در جامعه غیرارگانیک - که اصطلاحاً جامعه مکانیکی نامیده میشود - امکان اقتباس جزئی و انتزاعی از میان عناصر آن وجود دارد؛ زیرا از خصوصیات این نوع جامعه این است که عناصر مختلف آن یا اساساً ارتباطی با یکدیگر ندارند و یا اگر ارتباط دارند، ارتباط تأثیرگذار و سیستماتیک ندارند. اقتباس یک نوع خاص از فن و صنعت چنین جامعه‌ای به هیچ نحو ارتباط با فن و صنعت دیگری که اقتباس نشده است، ندارد. به عنوان مثال؛ در جامعه مکانیکی اقتباس و اخذ فن و نعتش‌میش‌سازی از جامعه رقیب، مستلزم اقتباس تحمیلی روانشناسی، مدیریت، فلسفه، ریاضی و... آنها نیست، بر خلاف جامعه ارگانیک که در آن همه عناصر با یکدیگر در ارتباطی فعال و تأثیرگذار میباشند؛ به طوری که به عنوان مثال، اقتباس یک دستگاه کامپیوتر در چنین جامعه‌ای میتواند با روانشناسی، اقتصاد، سیاست، مدیریت، ریاضی، فیزیک، فلسفه، هنر و همه وجوه دیگر آن در ارتباط باشد. به عبارت دیگر، عناصر مختلف چنین جامعه‌ای به طور سیستمی و در جایگاه خاص خود قرار دارند که اقتباس هر عنصر از چنین سیستمی اقتباسکننده را با کل آن سیستم در ارتباط مسازد. یعنی چیزی شبیه به پشتیک دستگاه ماشین حساب یا تلفن که دارای یک مدار شبکه‌ای است که قطع هر یک از خطوط این مدار میتواند کل سیستم را از کار بیندازد و از طرف دیگر انگشت گذاشتن روی هر یک از این خطوط، به منزله انگشت گذاشتن بر کل سیستم است.

به عبارت دیگر، جوامع مکانیکی دارای سیستم بسته و جوامع ارگانیک دارای سیستم باز هستند. سیستمهای بسته هستند که پیوسته قدرت انطباق با تغییرات محیطی را دارند. برخلاف سیستمهای بسته که نسبت به محیط پیرامون خود تعامل ندارند و انفعال و انعطافی از خود نشان نمدهند و رابطیشان با محیط پیرامون خود، قطع است. سیستم بسته به محیط خودش وابسته نیست، بلکه خوداتکاست و رابطهاش با محیط خارج قطع است. سیستم باز، سیستمی است که با محیط خودش تبادل انرژی، ماده، و اطلاعات دارد. سیستمهای باز به طور مستمر اطلاعاتی را از محیط دریافت میکنند. وجود این اطلاعات به تنظیم روابط سیستم کمک میکند و امکان انجام اقدامات اصلاحی، برای رفع انحرافات ایجاد شده از مسیر اصلی را میسر مسازد. (19)

«جهانی شدن را میتوان به صورت تشدید روابط در سرتاسر جهان تعریف کرد، که در آن جوامع دور از هم، به گونهای به یکدیگر وابسته میشوند که حوادث محلی از رویدادهایی تأثیر میپذیرند که در مناطق دوردست شکل میگیرند و بر آنها تأثیر میگذارند. در این صورت، جهانی شدن یک فرآیند چندعلیتی و چندلایه و پر از احتمال، عدم قطعیت، پایداری و ناپایداری است. جهانی شدن شامل وابستگی قاعده‌مند تمامی روابط اجتماعی موجود بر روی کره زمین است. در یک بافت جهانی شده، هیچ رابطه خاص با مجموعه‌ای از روابط نمیتواند به صورت منزوی یا مجزا وجود داشته باشد. هر رشته از این روابط با رشته دیگری از روابط پیوند دارد و به طور منظم تحت تأثیر آن قرار میگیرد. این تأثیر به صورت زنجیره‌ای

علیتی، یک طرفه نبوده، بلکه تعاملات مشترک به صورت علیتهای دوجانبه و یا چند جانبه را شامل میشود» . (20)

امروزه جامعه غرب و آمریکا که طراح اصلی پروژه جهانسازباند، (21) جامعه ارگانیک و سیستماتیکاند و عناصر آن با یکدیگر در ارتباط است . و بر همدیگر و حتی بر انسانها نیز - که در این جامعه به یک ماشین جزء تبدیل شدهاند - تاثیر میگذارند . یکی از صاحبانظران در این خصوص منویسد:

تکنولوژی، تمام تمدن غرب امروز است و نمیشود جنبه‌های از آن را انتزاع کرد و گرفت بلکه بقیه جنبه‌ها به تبع آن حاصل میشود . آنهایی که با لحن فیلسوفانه از اقتباس تمدن غرب بحث میکنند و اندرز میدهند که جنبه‌های خوب آن را بگیریم و به جنبه‌های بد آن کاری نداشته باشیم و یا طوری به اقتباس تمدن غربی پردازیم که مناسب فرهنگ ملی و قومی باشد، درست فکر نمکنند . قول به دوام فرهنگهای ملی و قومی و وصله کردن تمدن غربی به آن، یک ساده لوحی است . حالا اگر ما هم میخواهیم روح علمی داشته باشیم، باید تمدن غربی را در تمامیتش بپذیریم . (22)

شهید آوینی، نیز غرب را یکپارچه و کل ببیند . وی در تصویری که از تمدن غرب ارایه میدهد منویسد: «آنچه درباره تمدن غرب روی داده آن است که فرهنگ غرب چیزی جز روشها و ابزاری که تمدن غرب به وجود آورده است، نیست . یعنی متدلوژی و تکنولوژی صورت مبدل همان فرهنگی هستند که تمدن غرب بر آن تاسیس یافته و این واقعیت بسیار عجیبی است . به عبارت ساده‌تر باید گفت که در تمدن امروز غرب، فرهنگی بجز روشها و ابزار وجود ندارد (و این گفته، صورت اعم این سخن مکلوهان را به یاد مآورد که «رسانه همان پیام است .») و بنابراین، پذیرش فرهنگ غرب مفهومی جز پذیرش روشها و ابزار - متدلوژی - ندارد و این توهم که ما ابزار را اخذ میکنیم و فرهنگ غرب را رها میکنیم، جز سرابی بیش نیست . (23) جهان امروز واحد یکپارچه و به هم پیوسته‌ای است که در جهت خاصی نظام یافته است و بدینرو، نباید توقع داشت که در آن جز برای زندگی کسانی که به غایات این نظام واحد و سازماندهی جهانی آن تن دادهاند، عرصه گشوده‌ای موجود باشد . بسیاری از دشمنان ما نیز به این مقدمات برهانی متمسک میشوند برای تحصیل نتیجه‌های دیگر: این که «در دنیایی این چنین باید به نظام واحد جهانی تسلیم شد و هر تلاشی جز این، خلاف جریان آب شنا کردن است» . اینها کسانی هستند که نه تنها نتایج مترتب بر این تسلیم - یعنی بردگی و استثمار، وابستگی و عدم استقلال، بت پرستی و ضلالت و فساد - . . . را پذیرفته‌اند، بلکه غالبا مشتاقانه به آن دل سپرده‌اند؛ و در صدق این مقدمات نیز بیشتر کسانی شک میکنند که نتوانسته‌اند وحدت جهانی حاکم بر این نظام صنعتی و تبعات فرهنگی آن را دریابند» . (24)

دکتر رضا داوری نیز معتقد است که جهانی شدن نتیجه ظهور یک ایدئولوژی تمامگستر است . وی منویسد: «مسئله قدرت‌های سیاسی و سوداگران اقتصادی جهانی با اقدامات سیاسی و نظامی و طرح مطالب ایدئولوژیک، جهانی شدن را تقویت میکنند یا آن را وسیله بهره‌برداری قرار میدهند» . (25) وی در جایی دیگر منویسد: «تمدن، مرکب از اجزای پراکنده‌ای نیست که بتوان بعضی را اختیار کرده و بعضی دیگر را واگذاشت . اگر قومی بخواهد بر مبنای این تصور نادرست به اقتباس تمدن غربی پردازد و توجه به مبانی فکری این تمدن نکند و نداند که مبنای عظیم آن مؤسس بر چه اساسی است و چگونه بسط یافته است، دچار سرگردانی و بسروسامانی میشود و از راه باز میماند» . (26)

به همین علت که جهان امروز به مثابه یک کل غیرقابل تجزیه عمل میکند، تافلر موج سوم را فقط تحول در مسئله اقتصاد نمیداند، بلکه متضمن اخلاقیات و فرهنگ و اندیشه و نهاد و ساختار سیاسی نیز میداند و تصریح میکند که موج سوم مستلزم دگرگونی واقعی در امور انسانی نیز میباشد . آنتونی گیدنز جامعه‌شناس و متخصص معروف روابط بین‌الملل در دانشگاه لندن معتقد است که جهانی شدن را نباید صرفا در مسایل اقتصادی خلاصه کرد؛ زیرا این پدیده حد و مرزهای اقتصادی را درمنورد و فضای سیاسی، تکنولوژیکی، اجتماعی و فرهنگی ملتها، قومیتها و هویتها را تحت تاثیر مستقیم خود قرار میدهد . همچنین هانس پیتر مارتن و هارولد شومان - نویسندگان کتاب دام جهانی شدن - معتقدند که جهانی شدن فرایند یکسانسازی در هرگونه تغییر خوراک، پوشاک و آداب و سنن مردم جهان است . و خلاصه اینکه جهانی شدن در عصر امروز کاملا یک پدیده شامل، چندبعدی و گسترده است .

این مطلب را که «اجزای پراکنده این سیستم جهانی در یک نحوه ترکیب خاص سبب شده‌اند تا یک خروجی مناسب» این ترکیب خاص به وجود آید» از طرق مختلف میتوان اثبات کرد . به عنوان مثال، «محتوای ارزشی کلمات، در مجموع،

یک نظام اخلاق اومانیستی را مسازند که به صورتی پنهان و ناگزیر، ضمیر نابخرد همه افراد جامعه انسانی را بر مبنای اعتبارات ارزشی مشترکی شکل مدهند. این نظام ارزشی که در محتوای کلمات استتار میابد، اگر چه علالظاهر مدعی یک شریعت تازه نیست، اما در باطن با هیچ شریعت دیگری جمع نمیشود. به این احکام ارزشی که بسیار بدیهی منماینند توجه کنید:

- بشر حیوانی است متمدن، نتیجه یک سیر تطور طبیعی.
 - او دارای حقوقی طبیعی استبر مبنای نیازهایش.
 - آزادی حق طبیعی بشر است. آزادی بشر را هیچ چیز محدود نمکند مگر آزادی دیگران، چرا که نیازهای بشر باید به طور مساوی برآورده شود.
 - قانون میثاقی اجتماعی است که حدود آزادی را معین مدارد. قانون مبتنی بر حقوق طبیعی افراد جامعه است.
 - نظر هر کس برای خودش محترم است؛ او آزاد است که هر دینی که میخواهد برای خود اختیار کند.
 - حق با اکثریت است، اگر چه همه حق انتخاب دارند.
 - قانون طبیعی بر مبنای بقای اصلح است.
 - بشر همواره در حال ترقی است. تمدن نتیجه ترقی است. انسان امروز از همه گذشتگان مترقتر است؛ تمدن امروز هم.
 - بشر غیر متمدن وحشی است و فرهنگ ندارد. تمدن با غنای فرهنگی بشر ملازم است.
 - سعادت بشر در پیشرفت اوست. پیشرفت بشر ملازم با رفاه بیشتر است. تکنولوژی تامینکننده رفاه بیشتر است.
 - جامعهای پیشرفته است که به توسعه تکنولوژیک دستیافته. هر جامعهای که به این توسعه نرسیده، عقبمانده است.
 - اخلاق انسانی هم نشأت گرفته از تمدن است. مهم نیست که بشر چه دینی داشته باشد، مهم انسانیت است.
 - همه تلاش بشر در طول تاریخ متوجه غلبه بر طبیعت و دستیابی به آزادی بوده است. آزادی مقدسترین کلمات است.
 - تلاش حکومتها باید متوجه تامین حداکثر آزادی افراد باشد و بنابراین، نظارت دولتها باید به حداقل برسد. نظام دموکراسی بیشتر از همه نظامهای حکومتی در طول تاریخ توانسته است آزادی افراد بشر را تامین کند. دموکراسی کاملترین و مترقترین شکل حکومت است، چرا که استبداد فردی حکام را از میان برمیدارد و اسباب حکومت مردم را بر خودشان فراهم مآورد.
 - هر حکومتی که بخواهد جامعه را به تبعیت از رای یک فرد بکشانند، استبدادی است.
 - هر سنتی که در برابر پیشرفت و ترقی بشر بایستد، منکوب است.
 - نوگرایی و تجدد از صفات طبیعی بشر است و... قس علی هذا.
- یکایک این احکام ارزشی، خود را کاملا بدیهی نشان مدهند، چرا که همه ما خواهناخواه در آتمسفر فرهنگی نظام اخلاقی اومانیسم - یعنی در دهکده جهانی - زندگی میکنیم و عقل ما به این تعقل و تفکر متعارف که از طریق رسانهها اشاعه یافته، عادت کرده است. شک کردن در این احکام نیز بسیار دشوار است، چرا که انسان ناگزیر در ترابط و تعامل روانی و احساسی با دیگر افراد زندگی میکند و ناچار است که به رنگ عموم مردم درآید». (27)
- از اینرو، جامعه امروز ماهیتا با جامعه ماقبل رنسانس فرق میکند و بر همین اساس، جهانی شدن در این جامعه با جهانی شدن در جوامع قبلی فرق اساسی دارد که از نظر صاحبان این دیدگاه مغفول مانده است. در واقع، نقطه اساسی در بحث جهانی شدن به مفهوم امروزی آن، این است که قدرت گزینش ارادی تا حد زیادی از افراد، گروهها و کشورها سلب میشود. دروازه ورودی این فرهنگ تحمیلی «علم و تکنولوژی غربی» میباشد که پذیرش آنها به طور طبیعی بنیادترین مبنای فلسفی و ضد دینی را بر هاضمه ملتهای جهان تحمیل میکند. خلاصه اینکه «جهانی شدن نام و عنوانی تازه است و تا بیستسال پیش اگر هم در آثار فیلسوفان و مورخان و جامعهشناسان به نحوی مطرح میشد، فصل و مبحث مستقلی نبود». (28) نکته اینجاست که چگونه این فرهنگ تحمیل میشود و اختیار را حتی از کسانی که به ماهیت آن علم دارند، سلب میکند؟



شاید ذکر یک مثال، ما را بهتر به مقصود برساند: وقتی بخواهیم کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان را که در

سال 1979 (آذرماه 1358) در 30 ماده به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید، مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم، به دوگونه میتوان عمل کرد:

یک . مفاد این کنوانسیون را کاملا انتزاعی و بریده از سایر کنوانسیونها مورد ارزیابی قرار دهیم و مثلا مشخص کنیم که کدام مواد آن با اسلام سازگار و کدام ناسازگار است .

2 . اولاً این کنوانسیون را مهرهای در ردیف سایر کنوانسیونهای حقوقی در خصوص زنان - مثل کنفرانس مکزیکوسیتی (1975)، کنفرانس کپنهاک (1980)، کنفرانس نایروبی (1985) و کنفرانس پکن (1994) - تلقی کنیم و ثانيا مجموعه این کنوانسیونها و کنفرانسهای مربوط به حقوق زنان را مهرهای در ردیف سایر کنوانسیونها و کنفرانسهای حقوقی ارزیابی کنیم و ثالثا مجموعه سیستم حقوقی جهانی را در ارتباط و تعاملی که با سایر سیستمهای سیاسی، اقتصادی و . . . دارد، ارزیابی کرده و محاسبه کنیم که سیستم حقوقی جهانی در چه حوزههایی از سایر سیستمها متأثر است و در چه حوزههایی آنها را تحت تاثیر خود قرار داده است و در هر دو صورت، سهم کنوانسیون مورد نظر و بحث - کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان - در این تاثیر و تاثر جهانی چقدر است .

مطمئناً آنچه مناسب با یک ارزیابی دقیق در سیستمهای باز و ارگانیک است، روش دوم میباشد . اگر این روش را در خصوص بحث مورد نظر بخواهیم اجرا کنیم، منطقاً باید به این نتیجه برسیم که همه تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و . . . در مقیاس جهانی میتواند اثر مستقیم بر موقعیت و وضعیت زنان عصر جهانی شدن داشته باشد . به عبارت دیگر، نباید در این بحث تنها موضوع زنان را مورد ارزیابی و بررسی قرار داد، بلکه باید تلاش شود تا سهم و درصد تاثیرگذاری و تاثیرپذیری زنان را در فرایند جهانی شدن و نیز در متن تحقق پروسه جهانی شدن محاسبه کرد .

در نظریههای مربوط به تجزیه و تحلیل سیستمها بیان شده است که هر سیستم از سه قسمت: نهاده (ورودی)، فراگرد (خانه در درون فراگرد (Box) عناصر سیستم در جایگاهها و نسبتهای خاصی چیده شدهاند . در هر سیستم سه سطح ارتباط باید برقرار شود: ارتباط هر عنصر با سایر عناصر، ارتباط هر عنصر با کل سیستم، ارتباط مجموعه عناصر (خود سیستم) با سایر سیستمها . آنچه در بحث ما مهم میباشد، این است که در یک سیستم، هماهنگی و تناسب مهم است، نه لزوماً برابری و همعرض بودن . به عبارت دیگر، بر اساس این تئوری، سیستم مطلوب، سیستمی است که با کمترین نهاده، بیشترین داده را داشته باشد و بشک، طراح هر سیستم، عناصر آن را به گونههای تنظیم میکند که خروجی و داده آن در راستای منافع خودش باشد . بر این اساس، سیستم مطلوب در صورتی محقق میشود که هر یک از عناصر در نهایت تناسب و همکاری با سایر عناصر باشد .

در خصوص بحث زنان و جهانی شدن، میتوان این سؤال را طرح کرد که اولاً سیستم جهانی عصر جهانی شدن را چه کسانی طراحی کردهاند؟ آیا طراحان این سیستم هیچ برنامههای برای خروجی و داده نریختهاند؟ و ثانيا جایگاه و نسبت عنصر زن در این سیستم، آیا هیچگونه نقش و سهمی در این خروجی ندارد؟

مسئله باید اذعان کرد که اولاً طراحان سیستم جهانی ما نبوده‌ایم و طبیعتاً خروجی آن هم در جیب ما نخواهد رفت و ثانياً عنصر زن در این سیستم، نه تنها نقش دارد، بلکه نقش اساسی، کلیدی و محوری دارد و شناخت کارویژه این عنصر هم باید با عطف توجه به روابط سهگانه سیستم جهانی باشد و نه لزوماً یک شناختسطحی و انتزاعی .

دوباره به سؤال قبلی برمیگردیم که اصول فرهنگ عصر جهانی شدن چگونه بر ما تحمیل میشود و چگونه اختیار را از ما که به ماهیت آن علم داریم، سلب میکند؟ راز این نکته در همین جاست که مقاومت و تاثیرگذاری در این سیستم در فرایند پیچیده و سخت این روابط سهگانه قرار میگیرد که میتوان اذعان کرد که به همزدن آنها کار راحتی نیست؛ اما در عین حال باید به این حکم علمی و عقلی هم اعتراف کرد که به هر میزانی که بتوانیم روابط عناصر درون فراگرد سیستم جهانی را بههم زده، تغییر دهیم و جایگاه و نسبت عناصر را از سطح استاندارد آنها خارج کنیم، در کمیت و کیفیتخروجی و نهاده آن تاثیر گذاشته‌ایم . و اگر بپذیریم که خروجی این سیستم تماماً در کیسه منافع رقیب ریخته میشود، به هر میزان که از محتوای این کیسه بکاهیم، در حقیقتبه همان میزان رقیب را ضعیف کرده، به تحلیل برده‌ایم و به عبارت دیگر، به همان میزان بر قوت خود افزوده‌ایم . پس به جرئت میتوان اذعان کرد که از مهمترین راههای عملی مقابله با سیستم جهانی، یکی این است که جایگاه عناصر این سیستم را تغییر دهیم و از حالت استاندارد آنها بیرون آوریم .

خلاصه اینکه، پروسه جهانی شدن را باید به روش مطالعه سیستمی - مخصوصا سیستمهای باز - تحقیق و بررسی کرد . نظریه عمومی سیستمها دارای ویژگیهای زیر میباشد:

بهم پیوستگی و وابستگی اجزا، ویژگیها، رخدادها و . . . : عناصر ناپیوسته و مستقل هرگز نمیتوانند یک سیستم را تشکیل دهند .

کلگرایی: رویکرد سیستمی، رویکردی تحلیلی و تجزیه‌مدار نیست که کل را به اجزای تشکیل‌دهنده آن بشکند و هر جزء آن را به طور جدا از هم مطالعه کند . این رویکرد، یک رویکرد کلنگر است که کل را با همه اجزای تشکیل‌دهنده و به هم پیوسته و وابسته‌اش - که در تعامل با یکدیگرند - در نظر میگیرد؛ زیرا سیستم را باید یک کل تفکیکناپذیر دانست، نه اجزایی که سرهم شده‌اند و یک کل را به وجود آورده‌اند .

هدفجویی: سیستم از اجزایی متعامل تشکیل میشود، این تعامل به یک حالتیا هدف نهایی یا وضعیت تعادلی منجر میشود و فعالیتهای را هدفدار میکند .

قابلیت تبدیل: هر سیستم، قابلیت تبدیل ورودی به خروجی را دارد . پس، هر ورودی سیستم، پس از طی یک فرایند تغییر، تعدیل شده و به شکل خروجی درمیآید .

مقابله با بنظمی و کهولت (آنتروپی): هر سیستمی در صدد است تا پویایی خود را در درون خود نهادینه کند . تنظیم عناصر: هر سیستمی عناصر درون فراگرد خود را به گونهای در کنار یکدیگر میچیند که منجر به بیشترین داده و خروجی شود .

سلسله مراتب: هر سیستم معمولا کل پیچیده‌ای است که از خردهسیستمهای کوچکتری تشکیل میشود . جداسازی: یکی از ویژگیهای موجود در هر سیستمی این است که وظایفشان بر حسب اجزای تشکیل‌دهنده آنها قابل تفکیک و جداسازی است .

همپایانی: در هر سیستمی، حصول به نتیجه نهایی از مسیرهای گوناگون و متفاوتی ممکن است . (30)

با ملاحظه این ویژگیها در شناخت پدیده جهانی شدن، زوایای مختلف و متعددی روشن میشود . با کمی تامل میتوان اذعان کرد که همه این ویژگیها را در سیستم جهانی عصر جهانی شدن میتوان دید و یا پیشبینی کرد . سیستم جهانی عصر جهانی شدن که همان سیستم دهکده جهانی خواهد بود، هم دارای بهم پیوستگی و وابستگی اجزای خود است و هم پیوستگی و وابستگی، از آن یک کل تجزیه‌ناپذیر ساخته است و هم هدفدار است و ورودیهای خود را به گونهای تنظیم و سپس تبدیل میکند که خودترمیم و پویا باشد و هم حوزههای مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و . . . خود را در واحدی مجزا و در یک نظام سلسله‌مراتبی قرار میدهد و هم از طرق و شیوههای متعددی به نتایج پیشبینی شده‌اش میرسد .

نگرش سیستمی برای تحلیل پدیده‌های پیچیده مثل پدیده جهانی شدن، مزایا و فوایدی دارد که برخی از آنها عبارتند از:

- 1 . تفکر سیستمی، خطر محدود شدن نگرش به یک وظیفه را برطرف کرده و سایر خردهسیستمهایی که تامینکننده ورودها یا استفاده‌کننده از خروجیهای سیستم (سازمان) هستند را نیز شناسایی میکند .
- 2 . تفکر سیستمی این امکان را میدهد تا هدفها مرتبط با مجموعه هدفهای کلان سازمان در نظر گرفته شود .
- 3 . تفکر سیستمی این فرصت را برای سازمان ایجاد میکند که خرده سیستمهایش را به گونهای سازمان دهد که با اهداف خودش سازگار باشد؛ یعنی سازمان میتواند با بهره‌گیری از تفکر سیستمی، از مزایای تخصصگرایی و تفکیک در درون سیستم و خردهسیستمهایش برخوردار شود؛ زیرا با در نظر گرفتن سازمان به مثابه یک سیستم، این واقعیتبه ذهن متبادر میشود که به منظور تامین نیازهای گوناگون سیستم، باید بخشهای تشکیل‌دهنده سازمان را به گونهای طراحی کرد که کسب هدف آنها، اثربخشی مجموعه سازمان را به همراه داشته باشد .

- 4 . تفکر سیستمی با در نظر گرفتن مدل سیستم هدفمند، امکان ارزیابی سازمان و تعیین میزان اثربخشی خردهسیستمها را فراهم مسازد . به این ترتیب که در مدل مذکور، سیستمها را با توجه به هدفهای مشخص آنها ارزیابی میکنند؛ زیرا مدل سیستم هدفمند مبتنی بر مفروضات ضمنی معینی است؛ نظیر اینکه همه سازمانها هدفمند هستند؛ این هدفها قابل شناساییاند، و پیشرفت در مسیر تحقق آنها قابل سنجش و ارزیابی است . (31)

به نظر میرسد، شناخت دقیق پدیده جهانی شدن تنها با رویکردی سیستماتیک و کلنگر مقدور باشد و بدون این رویکرد، سخن گفتن از جایگاه زنان در عصر جهانی شدن، سخن گزافی خواهد بود .
ادامه دارد
پنوشته‌ها در دفتر مجله موجود میباشد .

دوره‌های آموزشی مجازی (<http://mata.ihcs.ac.ir/event/fa/event>)



(<http://ensani.ir/fa/news/10>)



(<http://ensani.ir/fa/news/3>)

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می‌باشد.
توسعه و طراحی: <http://aca.ir> (A.C.A CO)

